

قصه‌های کر بلا

یکی بود یکی نبود زیر گنبد کبود هزار و سیصد سال پیش یک خبر مهمی بود ...



یکی بود یکی نبود زیر گنبد کبود هزار و سیصد سال پیش یک خبر مهمی بود

بچه ها خوب گوش کنید حواس هاتون را جمع کنید به صورت قصه می گم

اما این افسانه نیست و قصه نیست شرح فداکاری یک انسان است که حسینش(ع) نامند

در خوبی و پاکی در صبر و شکیبایی در حسن و جوانمردی در بندگی و طاعت او را نبود مانند

پدرش شیر خدا، مادرش فاطمه ی زهرا بود راه او راه خدا، خوبی از چهره ی او پیدا بود

به دعوت مردم شهر کوفه با دوستان و خویشان با یاران و فرزندان به سوی آن شهر رفت

بهر سوی آن ناکسان مردم ناهل رفت

آن کوفیان نادان بستند ره برآنان با یاران و فرزندان از غفلت و گمراهی

یک باره یادشان رفت پروردگار خود را

غرقه به خون نمودند کودک شش ماهه اش قطعه به قطعه کردند اکبر مردانه اش

به ظهر روز دهم به دست مردی پلید به نام شمر لعین جدا شد از تن سرش

برآسمان غلغله فتاده از این ستم

من چه بگویم چه شد؟ یک سره تاریک شد جهان، زمین، آسمان

خاک به رنگ خون شد از ستم ظالمان ای دوستان خوبم شما این را بدانید:

حق تا ابد پاینده است باطل همیشه مرده است راه حسین(ع) راه ماست شیوه ی او کارماست

درود ما برحسین(ع) لعنت ما بریزید